

من خواهرت نیستیم؟!/تاوان خیانت, [۲۰,۰۳,۰۲,۰۴:۲۱]

[In reply to من خواهرت نیستیم؟!/تاوان خیانت]

#پارت\_۱۳۹

با آرامش جرعه ای از چاییش رو خورد و گفت:

-هر روز دانشگاه کلاس نداری، درسته؟

سرم رو تکون دادم و گفتم:

-خب آره.

-تنها هم که نمی خوامی خونه بمونی.

تند تند و با ترس سرم رو تکون دادم.

-نه اصلا.

جرعه دیگه ای از چاییش خورد و گفت:

-خب قراره از این به بعد بشی طراح کوچولوی شرکتیم.

با چشمای گرد نگاهش کردم و چندباری پلک زدم تا  
حرفش رو ذهنم کامل پردازش کرد. با جیغی از جام  
پریدم و از گردنش آویزون شدم.

-راست میگی ساشا، واقعا؟ وای خدا جون...

-آی گردنمو ول کن وروجک.

خم شدم و گردنش رو محکم بوسیدم و عقب کشیدم.  
تند تند صبحونم رو با شادی خوردم و بدون اینکه دست  
به میز بزنم به طرف اتاقم دویدم و جلوی کمد لباس هام  
وایستادم.

لباس هامو اینور و اونور کردم تا لباس مناسبی پیدا کنم  
اما چیز مناسبی پیدا نکردم.

داشتم غر غر می کردم که تقه ای به در خورد.

-بیام تو روشا؟

-آره بیا.

آروم در رو باز کرد و وقتی من رو بین انبوه لباس هام دید  
ابروهاش بالا پرید.

-اوه چیکار کردی دختر؟

-ساشا چرا من هیچ لباس مناسبی ندارم؟!

جلو اومد و نگاهی بهشون کرد و در آخریه بلیز و شلوار  
برداشت و گفت:

-اینا رو بپوش، امروز رو اختصاص میدیم به تیپ شما.

با نیش باز نگاهش کردم و تا خواستم پیرم بغلش، عقب  
رفت و سریع از اتاق بیرون زد اما صدای بلندش تا توی  
اتاق اومد.

-بهتره زود بپوشی تا من آماده میشم.

#من\_خواهرت\_نیستم